

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۵۰ به تاریخ ۱۴۰۰/۳/۵

بررسی روایات مکمل معنای حضور همیشگی امام در ارض - تبیین روایات باب ششم و تکمیل بحث با روایات

مذکور - جمع بندی بحث نیاز به حضور دائمی امام و حجت در زمین

بررسی صحیحہ فضلاء و حارث بن مغیرہ در نیاز به علم امام

بحث در روایات باب پنجم کتاب الحجه کافی بود؛ «بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ»^۱ و روایات این باب را ترجمه مختصری کردیم و روایات دیگری هم در همین مضمون از کتب دیگر حدیثی اشاره کردیم. در ادامه چند روایت دیگر در این زمینه اشاره خواهیم کرد.

در صحیحہ زراره و فضیل فرموده است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ لَمْ يُرْفَعْ وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ وَ كَانَ عَلَى عَالِمِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ إِنَّهُ لَمْ يَهْلِكْ مِنَّا عَالِمٌ قَطُّ إِلَّا خَلَفَهُ مِنْ أَهْلِهِ مَنْ عِلْمٍ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ»^۲ یعنی همیشه حجت و عالمی در زمین بوده است که علم نازل شده الهی را به ارث می برده است. اگر در زمین حجت نباشد، کسی نیست که این علم به او منتقل شود و این حقیقت از ساحت ارض خواهد رفت. این علمی که از جانب خدا آمده است امر تدریجی بوده است که مکمل شرایع قبل بوده است. و مرحله کمال علم هم به نبی اکرم و اهل بیت ایشان رسیده است و همه علم انبیاء در نزد آنهاست.

در صحیحہ حارث بن مغیرہ فرموده: «حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَا حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْزِيَارٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تُتْرَكُ إِلَّا بِعَالِمٍ يَعْلَمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى النَّاسِ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ عِلْمٌ بِمَاذَا قَالَ وَرَأَتْهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلِيٍّ»^۳ یعنی امام کسی است که علم الهی دارد و حلال و حرام را می داند؛ امام آنچه را می داند که مردم به آن محتاج هستند و او به مردم در علم و معرفت نیازی ندارد زیرا او علمش را

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۹

^۲ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۲۲

^۳ - کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۲۲۳. این روایت در مجامع دیگر حدیثی نیز به سندهای دیگری آمده است.

از رسول الله (ص) و امیرالمومنین (ع) به ارث می برد و نیازی به تعلم از مردم ندارد. هرچند کیفیت رسیدن این ارث علمی بحث مهمی است که در جای خود باید مورد دقت واقع شود.

این روایات موید این نکته است که امام و عالم در روایات این باب، یک معنا دارد. یعنی اگر در روایات دیگری می گوید همیشه در زمین عالمی هست، مقصود مطلق عالم و فقیه نیست بلکه عالم اینجا اصلاح خاصی است. این علم و معرفت الهی در واقع حقیقت دین است و اگر امام نباشد دست ما به حق و دین نمی رسد. دست ما به حلال و حرام الهی نمی رسد. هرچند این حرف منافاتی ندارد که بگوییم ذیل امام معصوم، فقهاء به میزان تبعیت از علم امام، حجت بین مردم و امام محسوب شوند.

در ضمن از همین روایات بدست می آید که این عالمی که حجت الهی بر مردم است، مامور به انتشار علم خود است. کسانی که علم الهی به آنها وحی شده است و فقط حجت بر خودشان بودند، مقصود این روایات نیست. این روایت از عالمی حرف می زند که علم او حجت بر دیگران است. لذا این حجت الهی ملجأ و پناه مردم در امر دین است و او با علم خود آنها در مسیر توحید سرپرستی می کند.

نیز نکته اصلی این روایات همین است که یکی از قوائم مسئله حجت، علم اوست. به مقدار علم الهی که در نزد هر نبی بوده است، سطح حجیت او مشخص می شود؛ به میزان عظمت وحیی که در اختیار حجت الهی است، ماموریت او تعیین می شود. لذا می توان گفت یکی از مهمترین علت های اضطراب ما به امام، در واقع نیاز به علم الهی و حقیقت وحی است و اگر حجت در زمین نباشد، کسی به معرفت و علم الهی نمی رسد.

بررسی صحیحہ عبدالله بن خدّاش در محور حق در ارض

روایت دیگر صحیحہ عبدالله بن خدّاش است که فرمود: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمْعِيُّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خِدَاشٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ تَخْلُو الْأَرْضُ سَاعَةً لَا يَكُونُ فِيهَا إِمَامٌ قَالَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنَ الْحَقِّ»^۴ یعنی اگر ساعتی در زمین امام نباشد، زمین از حق خالی می شود. این روایت در واقع مکمل معنای روایت میزان بودن امام است؛ در صحیحہ ابابصیر فرموده اگر امام نباشد «لَمْ يُعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ» یعنی بین حق و باطل تمیزی در کار نخواهد بود و معرفت به حق واقع نمی شود.

^۴ - کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۲۳۳

در این روایت بیان شده است امام خودش حق عالم است که نازل شده است. تا امام نباشد، حق در این عالم نزول نخواهد کرد. به تعبیر دیگر یک تصویر از نیاز به امام این است که برای معرفت و شناخت حق و باطل و عدل و خیر و حُسن در عالم، ما نیاز به امام داریم. کانه مفروض می گیریم که حق و عدلی منهای امام و کلمه هدایت الهی در عالم ارض وجود دارد و ما فقط برای شناخت آن نیاز به امام و وحی داریم.

اما تصویر دیگر این است که بحث بر سر معرفت به حق نیست بلکه خود حق پایگاهش وحی الهی و خود امام است؛ مدار حق و باطل خود امام است نه اینکه مدار حق به ذات اشیاء بازگشت کند و فقط امام به آن علم داشته باشد. امام خود، کلمه حق و عدل است؛ خود سبیل الهی و صراط است، نه اینکه راهی هست که فقط امام آن را معرفی می کند. لذا هم دعوت به سبیل می کند و هم حقیقت سبیل به خود امام برگشت می کند. اگر امام در ارض نباشد واقعاً حق نازل نمی شود. نزول حق در عالم، کسی را می خواهد که آن را در این عالم دریافت کند.

اینکه مکرر در بحث ها اشاره می شد که بازگشت حلال و حرام به خود امام است همین نکته را اشاره می کردیم. در یک معنی امام حلال و حرام را معرفی می کند؛ ولی در مرتبه دیگر واقعاً دین الهی از فروعات ولایت خود حضرات معصومین است. حلال و حرام صرف یک فعل نیست بلکه حقیقتی است که نازل شده است و انسان منور به آن نور می شود. و اصل این نور هم حقیقت نوری حضرات است.

در معتبره محمد بن منصور ذیل آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ»^۵ فرموده است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي وَهْبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ»^۶ یعنی باطن این حرمت الهی همه ولایت اولیاء جور است و باطن امور حلال به ولایت حضرات معصومین برگشت می کند.

در این بیان قدری اضطراب به امام و نیاز به خلیفه الهی بطور دائمی در زمین بهتر درک می شود. اگر حجت الهی نباشد، نه اینکه حق و باطل هست و دست ما به او نمی رسد، بلکه حق و باطل اصلاً در عالم تصویر نمی شود. اگر امام نباشد، عدل معنایی ندارد. الا اینکه خودمان بر محور نفس، عدل و حق و... را تعریف کنیم. اما اگر مدار حق و عدل و خیر و

^۵ - سوره مبارکه اعراف آیه ۳۳

^۶ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۷۴

حلال و حرام به توحید برگشت می کند، تا حق و کلمه توحید در عالم نازل نشود، دست ما در ساحت ارض به این امور نمی رسد و تعریفی نخواهد داشت. در مباحث سابق نیز در بحث صلاح و فساد، امام را مدار صلاح عالم معرفی کردیم و اشاره شد که بدون توحید و نزول حق، صلاح و فساد در عالم تصویر نمی شود الا اینکه بر محور نفس تعریف شود.

بررسی روایات باب ششم کتاب الحجّه در تمکله بحث

تا اینجا قدری روایات مربوط به ضرورت حضور امام در ارض را اشاره کردیم. اما روایات باب ششم در کتاب الحجّه کافی نیز تقریباً همین مضمون است و بهتر است همین جا به عنوان مکمل بحث، اشاره کنیم و بعد جمع بندی های نهایی و نکات را عرض خواهیم کرد. باب ششم کتاب الحجّه به عنوان «بَابُ أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا رَجُلَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةُ»^۷ تبویب شده است. در باب قبل، حضور همیشگی حجت الهی در ارض بحث شده بود و در این باب این مطلب اشاره می شود که تامادامیکه انسانی بروی زمین هست، یکی از آنها حجت است. هیچ وقت انسانی بدون حجت نخواهد بود. لذا مضمون آن با باب قبل تفاوت جدی ندارد؛ لذا مرحوم مجلسی ایندو باب را در کنار مسئله اضطرار به حجت، همه را یک باب قرار داده است.

روایت اول باب معتبره حمزه بن محمد الطیار است؛ فرمود: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ ابْنِ الطَّيَّارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةُ» که بیان می کند اگر دو نفر در زمین باشند یکی از آنها حجت الهی است.

در روایت دوم در معتبره دیگر حمزه بن طیار که سندا و متنّاً بسیار شبیه است فرمود: «أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حُزْمَةَ بْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَوْ بَقِيَ اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ عَلَى صَاحِبِهِ. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى مِثْلَهُ» بنظر می رسد ایندو روایت یک روایت باشد که سندهای مختلفی دارد و همه از محمد بن سنان از حمزه نقل شده است.

اما روایت سوم، معتبره عبدالکریم بن عمرو معروف به کرام است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ كَرَامٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ وَ قَالَ إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ لَيْلًا يَحْتَجُّ أَحَدًا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَيْهِ» صدر روایت تکراری است. لکن ذیل روایت بیان می کند که آخرین فرد در زمین امام است که می میرد تا کسی اگر بخواهد راه خدا را برود و حجت الهی داشته باشد، راه بر او بسته نشود؛ تا کسی بعداً بر خدا احتجاج نکند که من را بدون حجت در زمین رها کردی.

^۷ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۸۰

ما قبلاً این بحث را مفصلاً اشاره کردیم که مضمون این روایات به روشنی دلالت می کند که کسی جز امام و حجت الهی نمی تواند، مشکل انسان در نیاز به حجت الهی را برطرف کند. اینکه کسی تصور کند که ما با عقل و حس و شهود خود می توانیم راه الهی را برویم و اینها حجت را تمام می کند، حرف تمامی نیست. بدون امام، انسان ها در مقابل خدا عذر خواهند داشت. این مطلب موجب جزئیة هم نیست که در بعض امور فقط آنها حجت الهی باشند بلکه در همه امور حجت برای ما ولی خداست و بدون آنها در هیچ ساحتی از زندگی ما حجت تمام نمی شود.

روایت چهارم باب معتبره دیگری از محمد بن سنان از حمزه بن طیار است که فرمود: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةُ أَوْ الثَّانِي الْحُجَّةُ. الشَّكُّ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ» که باز همان مضمون است که اگر دو نفر در زمین باشند یکی حجت الهی بر دیگری است.

روایت پنجم باب هم صحیحہ یونس بن یعقوب است که فرمود: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ النَّهْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ الْإِمَامُ أَحَدَهُمَا» که همان مضمون روایات قبل در این روایت هم بیان شده است.

جمع بندی بحث اضطرار به حضور امام در وادی ارض

تا اینجا روایات مکرری را خواندیم که بحث از استمرار حضور امام و حجت در زمین می کرد و علت های متنوعی هم در این بیان ها اشاره شد که هرکدام جای خود نیاز به تبیین و توضیح دارد. مثلاً نیاز به اصلاح انسان و زمین؛ نیاز به هدایت و معرفت. نیاز به معرفت حق و باطل؛ نیاز به دعوت و دلالت به سمت خدا؛ نیاز به معرفت دین و حلال و حرام؛ نیاز به شناخت همه نیازها و راه رفع حوائج؛ نیاز به جاری شدن عدل و قسط؛ نیاز به منجی در مقابل تحریف و تاویل دستگاه کفر و شرک و شیطننت. لکن چون در خلال اباحت به این نکات مفصلاً پرداخته خواهد شد دیگر به تبیین تفصیلی این محورها نمی پردازیم.

اما بعید نیست بگوییم همه اینها ذیل بحث نیاز به بندگی در مقابل خدا خلاصه شود و در واقع همه این امور شئون بندگی و ابتلاء ما و رشد ایمانی ما در مقابل دستگاه کفر و استکبار است. در بعض روایات این تعبیر آمده بود که اگر امامی در زمین نباشد «لم یعبد الله» یعنی راهی برای بندگی نخواهد بود. نیاز به امام و حجت الهی هم ریشه در همین مسئله دارد. هدف خلقت ما همین بندگی خداست. اگر خداوند متعال حکمتی از خلقت ما داشته است و ما را به وادی ارض آورده است اگر با ما حجتی ارسال نکند، حرکت بر مدار توحید و بندگی و عدل و صلاح و خیر و... معنایی نخواهد داشت.

اگر امامی نباشد این خلقت لغو و خارج از حکمت است. طرح خدا همراه با حضور حجت در کنار عباد است؛ کسی که مسیر بندگی را برای آنها باز کند و سبیل و صراط آنها باشد. حق نازل شده را به آنها برساند و آنها را در مسیر حق حرکت دهد. و لحظه ای هم بدون امام این حق و خیر و بندگی بدست نمی آید و بلکه تعریفی نخواهد داشت. حق و عدل بر محور خود امام تعریف می شود. اینکه فرمود خداوند «اجل و اعز» است که امام نفرستد به همین معناست.

جریان خلقت ارض و آمدن خلیفه جریان بزرگ بندگی خداست. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۸ همانطور که یک دستگاه که برای چیزی ساخته می شود همه شئون آن غرض و هدف در طراحی این دستگاه دیده می شود، جریان خلقت ما هم همه در همین مسیر بندگی طراحی شده است و رکن این طرح، آمدن خلیفه الله و حجت الهی در زمین است. همه قوام عالم ارض به اوست. حتی آمدن و شکل گیری و امداد بزرگ دستگاه شیطنت و شیاطین انس و جن، هم در این مسیر است. البته باید امامی باشد که در مقابل این طرح، طرح الهی را جلو برده و بندگی را در همه ساحات پیش ببرد. وقتی هم حجت از زمین می رود که غرض حاصل شده و بعد از او هم نظم دیگری در زمین حاکم خواهد شد.

بررسی روایات معارض در بحث آخرین فرد در زمین

اما نکته ای در این بحث ممکن است به ذهن بیاید که با توجه به این روایات و بلکه استظهاری که از بعضی این روایات می شود می توان فهمید که آخرین فرد در زمین، امام است و بلکه شاید در روایت «عبدالکریم بن عمرو معروف به کرام» ادعای صراحت هم بشود که فرموده «إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ» یعنی اگر این ارض برای بندگی بوده است، بعد از رفتن و مرگ امام آخر، دیگر از ارض نباید خبری باشد. لذا آخرین انسان باید امام باشد. لکن مضمون دیگری در روایات هست که می گوید بعد از رحلت آخرین امام و حجت الهی از زمین، شرار خلق باقی می ماند و آنها هستند که حوادث قیامت و بهم ریختن زمین را مشاهده می کنند.

در روایت عبدالله بن سلیمان که در کتاب شریف محاسن نقل شده است فرموده: «عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِمِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا زَالَتِ الْأَرْضُ وَلِلَّهِ فِيهَا حُجَّةٌ يَعْرِفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُطِعُ الْحُجَّةُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَرْبَعِينَ يَوْمًا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَإِذَا رُفِعَتِ الْحُجَّةُ أُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ وَلَمْ يَنْفَعْ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَنْ تَرْفَعَ الْحُجَّةُ وَأُولَئِكَ شِرَارُ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ وَهُمْ الَّذِينَ يَقُومُ عَلَيْهِمُ

^۸ - سوره مبارکه ذاریات آیه ۵۶

الْقِيَامَةِ»^۹ در این روایت بیان شده است که چهل روز قبل از قیامت حجت منقطع می شود و باب توبه دیگر بسته می شود و ایمان دیگر فایده ای ندارد و نفعی نمی رساند. اینها شرار خلق هستند و اشرار قیامت بر آنها واقع می شود.

این روایت را مرحوم کلینی در باب پنجم نقل کرده است لکن ذیل روایت را تقطیع کرده است. شاید ایشان بخاطر اینکه این مضمون را معارض می دیده تقطیع کرده است. البته باید توجه کرد که این روایت مورد توجه اصحاب حدیث بوده و در کتب خود نقل کرده اند. مرحوم صدوق در کتاب شریف اکمال الدین و مرحوم صفار در کتاب شریف بصائر الدرجات این روایت را آورده است.

شبهه همین مضمون در گفتگوی جناب حمیری با عمری وکیل و نائب اول امام زمان (عج) هم نقل شده است. در صحیح حمیری در کافی فرمود: «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَ الشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو رَحِمَهُ اللَّهُ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَغَمَزَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا عَمْرٍو إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَ مَا أَنَا بِشَاكٍّ فِيمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ فَإِنَّ اعْتِقَادِي وَ دِينِي أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْماً فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ وَ أُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُ نَفْساً إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا فَأُولَئِكَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمُ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ الْحَدِيثُ»^{۱۰} در این روایت هم حمیری این مطلب را به عنوان اعتقاد خود بیان کرده است و عمری وکیل حضرت هم با سکوت تایید کرده اند. بلکه بنظر می رسد این مضمون امری ارتكازی بین وجوه شیعیان بوده است.

بنظر ما در این روایات تعارض مستقری نیست زیرا روایاتی که بیان می کند «لساخت» یا «لماجت» یا زمین بهم می ریزد، اینها منافاتی ندارد که کیفیت بهم خوردن عالم، چنین فرآیند چهل روزه ای داشته باشد. اما اینکه همیشه باید حجت در زمین باشد هم منافاتی با این مضمون ندارد زیرا تا وقتی که کسی اهل هدایت است، برایش حجت قرار داده می شود. اما شرار خلق الله که دیگر قابل هدایت نیستند، اشکالی ندارد که حجت دیگر از میان آنها برود. لذا فرموده است باب توبه هم بسته می شود. امام خود باب توبه و بازگشت انسان است.

اما اینکه در روایت «کرام» فرموده بود آخرین فرد امام است که از دنیا می رود، در ادامه می فرماید و این بخاطر اتمام حجت بر عباد است. باز به همین قرینه ذیل می گوئیم، آخرین نفر تا زمانی که باب اتمام حجت و توبه باید باز باشد،

^۹ - المحاسن، ج ۱، ص: ۲۳۶

^{۱۰} - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۳۰

امام است؛ تا امید به هدایت این مردم هست امام و حجت الهی و باب توبه و رجوع هست. ولی وقتی که دیگر فرصت تمام شد، امام رفع می شود و عذاب نهایی واقع می شود. این بحث را شاید بعداً مفصل تر هم اشاره کنیم.

از این مضمون بدست می آید که وقتی که امام از دنیا می روند، وقتی است که دوره هدایت و احتجاج تمام شده است و کسانی که مانده اند دیگر هدایت پذیر نیستند. اینطور نیست که کسی اهل توبه باشد و خدا باب توبه را ببندد. مرحله نزول عذاب دیگر، حجت بین امت نخواهد بود. رسول در امت صبر بزرگی می کند و لحظه ای نباید عجله کند. ولی وقتی مهلت تمام شد، دیگر زمان بودن حجت نیست و شرار خلق مورد عذاب واقع می شوند. از همین روایات بدست می آید که بعد از رفتن امام دیگر مومنین در زمین نیستند.^{۱۱} اینجاست که عذاب سنگین بلکه سنگین ترین عذاب در پایان حیات بشری واقع می شود. این همان اشراط و زلزله قیامت است و معنای «لساخت» همین است. والحمدلله...

^{۱۱} - اشاره به آیه شریفه که فرمود: «وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرْنِي يَظْلُمُونَ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا» سوره مبارکه نوح آیه ۲۶ و ۲۷. در این آیه اشاره شده است که وقتی انبیاء از قوم بیرون می رفتند و دعای بر عذاب می کردند، که دیگر کفار به انتهای کار خود رسیده اند و حتی در اصلااب آنها ودیعه ای از مومنین نیست. ولیده اینها هم فقط فاجر کفار خواهد بود. اینجاست که عذاب الهی خواهد آمد. اینکه فرمود اینها شرار خلق هستند مقصود همین است.